

اولین کلمه‌ای که فردوسی بر زبان آورد

۴ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۰۰

او بزرگ مرد اندیشه و ادب ایران، پیر پاک و پارسای دری، فرزانه فرمند توس، انگیختار فرهنگ و منش ایرانی، شالوده ریز چیستی و ناخودآگاهانه ایرانیان، فردوسی بود. او به انگیزش پرشور و پافشارانه دوستان و دوستدارانش، از توس به غزنین آمده بود تا شهریار نامبردار آن روزگار، محمود، را دیدار کند و شاهکار ورجاوند و بی‌مانند خویش شاهنامه را، فراپیش وی بدارد و با پرتویی از فر فرهنگ و فروغی از تابش ایران زمین، چشمان او را که مردی نیرانی بود، به خیرگی بکشد و آشکارا و استوار، فریاد وی بیارد که بر بخشی از سرزمینی فرمان می‌راند که خاستگاه خورشید است و سرزمین سیمرغ.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

بنده‌ای دونده به سوی او می‌شتافت و بانگ برمیکشید. چون بنده به نزدیکی وی رسید، دهگان شگفت زده پرسید:

- هان! چه رخ داده است؟

بنده دم زنان در پاسخ گفت:

- سرورا! مهترا! بر من ببخشایید و پوزشم بپذیرید. پیغامی از بانوی بزرگوار دارم. بانو خواسته است که در دم، به نزد وی بشتابید. او را با شما کاری است که دیری و درنگ برنمی‌تابد.

شگفتی دهگان به نگرانی دیگر شد. بر اسب هی زد و تازان و تیز پی به سوی سرای شتافت و هم از راه به شبستان رفت. دهگان بانو به دیدن شوی شکفته و شادان به پیشباز او شتافت و نویدگر و مژده ده، گفت:

- شویا! فرخنده خویا، مژده باد تو را که فرزندان اندکی پیش، زبان به سخن گشود و نخستین واژه زندگیش را، یا اگر روشن تر بخواهم گفت و رساتر نخستین نام را به زبان آورد؛ ای شگفتا شگفت! آن نام، نام سپند و گرامی ایران بود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/20257/آورد-زبان-فردوسی-ای-کلمه-اولین>